

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر

(۴)

دکتر علی اشرف صادقی

پسوندهای اسم‌ساز

(۱۲) «-گاه»

بعضی از مؤلفان قرن اخیر مانند هرن و نجم‌الغنی که از وندهای فارسی بحث کرده‌اند، «-گاه» را جزء پسوندهای فارسی نیاورده‌اند، زیرا این کلمه در فارسی قدیم به معنی تخت و مسند (جای نشستن) پادشاهان بوده و در زبان پهلوی نیز به معنی تخت و نیز به معنی جا و مکان به کار می‌رفته است، اما باید توجه داشت که «-گاه» در فارسی بعد از اسلام هیچگاه به تنهایی به معنی «جا و مکان» به کار نرفته و در تمامی مثالهایی که در دست است در ترکیب با اسمها و به عنوان پسوند استعمال شده است. بعضی از قدما مانند مؤلف برهان قاطع نیز آنجا که می‌نویسد: «به معنی جا و محل و مقام هم هست، لیکن به این معنی بدون ترکیب گفته نمی‌شود، همچو بارگاه و لشکرگاه و خیمه‌گاه و غیره» به این نکته توجه داشته‌اند.

«-گاه» در فارسی معاصر فعال‌ترین و زایاترین پسوند مکان است و اساساً به اسم مصدرها و اسمهای معنی و گاه سایر اسمها ملحق می‌شود:

آرامگاه، آرایشگاه، آزمایشگاه، آسایشگاه، آموزشگاه، استراحتگاه، اقامتگاه، ایستگاه، بازداشتگاه، باشگاه، پاسگاه، پالایشگاه، پرورشگاه، تعمیرگاه، تفریحگاه، خاستگاه، خوابگاه، دادگاه، درمانگاه، دیدگاه، زادگاه، زایشگاه، زیستگاه، سکونتگاه، فروشگاه، قرارگاه، کارگاه، کشتارگاه، گذرگاه، گرانیگاه، گردشگاه، ندامتگاه، نمایشگاه، ورزشگاه.

در سه شماره قبل از پسوندهایی بحث کردیم که از فعلهای بسیط و مرکب صفات فاعلی و مفعولی و اسم عمل می‌سازند. اکنون به بررسی ساختمان اسمهایی می‌پردازیم که از افعال گرفته نشده‌اند، بلکه پایه آنها اسم یا اجزاء دیگر کلام است. برای سهولت بحث، این اسمها را به دسته‌هایی تقسیم کرده‌ایم که یکی از آنها اسمهای دال بر مکان است. در این شماره پسوندهایی بررسی می‌گردند که در ساختمان اسمهای دال بر مکان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

يك) پسوندهای مکان

از مجموع پسوندهای مکان فارسی قدیم تعداد اندکی در فارسی معاصر فعال و زایا شده‌اند و برای بیان مفاهیم نو یا مفاهیمی که در قدیم با عبارتها و گروههایی نظیر «محل...»، «جای...» بیان می‌شده‌اند به کار می‌روند. بعضی اسمهای قدیم نیز به صورت پسوند درآمده و دیگر به تنهایی به کار نمی‌روند. بعضی از پسوندهای دیگر فارسی قدیم نیز در فارسی معاصر به کار می‌روند که دیگر کلمه جدیدی با آنها ساخته نمی‌شود، اما فارسی‌زبانان در نقش پسوندی و معنی آنها تردیدی ندارند. ما در این بخش از مقاله کلیه این پسوندها را مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم. این پسوندها عبارتند از: (۱) «-گاه»، (۲) «-ستان»، (۳) «-کده»، (۴) «-تیه»، (۵) «-ك»، (۶) «-دان»، «-دانی»، (۷) «-زار»، (۸) «-آباد».

در «بزنگاه» ظاهرأ «بزَن» معنی مصدری و اسم مصدری دارد، چنانکه در ترکیب «بزَن بزَن» نیز همین معنی مراد است.

در کلمات زیر، «گاه» به اسمهایی ملحق شده که معنی عمل و حالت ندارند: آبگاه (پهلوی)، اردوگاه، تختگاه، دزدگاه، شیرخوارگاه، قدمگاه، لشکرگاه، لنگرگاه، نیروگاه.

در کلمات «پرتگاه» و «گیجگاه»، «-گاه» به صفت ملحق شده است، ولی ظاهرأ مراد از این دو اسم، «محل پرت شدن» و «محل گیج شدن» (در صورت وارد آمدن ضربه) است. «تهیگاه» ظاهرأ به معنی محل تهی از استخوان است، یعنی پهلوی، چنانکه از شعر زیر از سعدی نیز فهمیده می شود:

لقمه‌ای در میانشان انداز

که تهیگاه یکدگر بدرند

در «فرودگاه»، «فروِد» را به معنی «فروِد آمدن» گرفته‌اند. فرهنگ آندراج این کلمه را به نقل از فرهنگ فرنگ به معنی «منزل و محل فرود آمدن» آورده است. مراد از فرهنگ فرنگ ظاهرأ فرهنگ فارسی به انگلیسی فرانسیس جانسن، چاپ لندن، ۱۸۵۲ است (رك. محمدبیر سیاقی، فرهنگهای فارسی، تهران، اسپرک، ۱۳۶۸، ص ۱۹۲). بنابراین کلمه «فرودگاه» حداقل ۱۴۰ سال است که در زبان فارسی به کار می رود. کلمه «فروِد» در يك عبارت نامفهوم از مقدمه شاهنامه ابومنصوری نیز ظاهرأ در مفهوم «فروِد آمدن» به کار رفته است: «و از فرود ایشان به دوِیست سال برسد که یاد کنیم از گاه آدم باز چند است» (رك. محمد قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، تهران، ۱۳۱۳، ص ۴۰؛ چاپ دوم، ج ۲، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۲، ص ۵۶).

در کلمات «آبگاه، بارگاه، بنگاه، تهیگاه، درگاه، دستگاه»، «-گاه» معنی خود را از دست داده و این کلمات امروز در حکم کلمات بسیط درآمده‌اند.

در کلمات «جایگاه، کمرگاه، گلوگاه و منزلگاه»، «-گاه» در معنی ترکیب اثری ندارد و حشو است.

در فارسی گفتاری به دو کلمه «میدانگاه» و «درگاه» پسوند «-شی» نسبت افزوده می شود و معنی شباهت از آن فهمیده می شود: میدان گاهی (جایی شبیه به میدان، میدان کوچک)، درگاهی (درگاه، آستانه).

از مجموع کلمات ساخته شده با «گاه» که در فارسی معاصر به کار می رود، ترکیبات زیر در قدیم نیز متداول بوده‌اند، اما امروز معنی جدیدی از آنها اراده می شود: آرامگاه (مقبره)، بنگاه (مؤسسه؛ از لغات برگزیده فرهنگستان اول)، پرورشگاه (محلی که کودکان یتیم یا رهاشده را در آنجا نگهداری می کنند)، خوابگاه (محل اقامت دانشجویان که اساساً در شب از آن استفاده می شود)، قرارگاه (اصطلاح نظامی، به معنی تشکیلات، سازمان،

افراد و فرمانده يك واحد نظامی)، کارگاه (در برابر آتلیه فرانسوی).

۱۳) «-ستان»

این پسوند به اسمها ملحق می شود و نشان دهنده مکانی است که مصداق کلمه پایه در آنجا به فراوانی یافت می شود: گلستان، بیدستان، توتستان، کوهستان، گورستان، بیمارستان، ریگستان، تاکستان، خارستان، کاجستان، کودکستان. به همین سبب نام تعدادی از مناطق، استانها و کشورها با نام اقوام ساکن در آن جایها و این پسوند ساخته شده‌اند: افغانستان، ازبکستان، بلوچستان، تاجیکستان، ترکستان، ترکمنستان، خوزستان، صربستان، عربستان، قرقیزستان، قزاقستان، کردستان، لرستان، لهستان، گرجستان، مجارستان.

در کلمات «زابلستان، لارستان، کابلستان (متداول در فارسی قدیم) و چینستان (متداول در فارسی قدیم)»، «-ستان» زاید به نظر می رسد، چه این کلمات بدون تفاوت معنی، بی پسوند نیز به کار می روند. ظاهر این است که پسوند در این کلمات به قیاس با سایر جای نامهای مختوم به «-ستان» افزوده شده است. کلمه «هندستان» نیز چنین است، زیرا «هند» به تنهایی به عنوان نام کشور به کار می رود، اما «هندوستان» از کلمه «هندو»، نام مردمان معتقد به هندوئیسم، و پسوند مورد بحث ترکیب شده است و بدون آن کاربرد ندارد. کلمه «فرنگستان» نیز بدون پسوند به کار می رود، اما این ترکیب در اصل به معنی سرزمین فرنگها (فرانکها) بوده است. کلمه «انگلستان» ظاهرأ ترجمه England به معنی سرزمین انگیل ها (در انگلیسی کهن England) است و کلمه «انگلیس» به معنی انگلستان احتمالاً مبتدأ English است (قس. فرانسه به معنی زبان و کشور فرانسه) و از انگلستان گرفته نشده است.

در کلمه «شهرستان» نیز ظاهرأ پسوند «-ستان» قیاساً به آن افزوده شده، اما بعدها «شهرستان» یا «شهر» تفاوت معنی پیدا کرده و شهرستان (و نیز شارستان) به قسمت درونی يك شهر که با بارویی از حومه جدا می شده اطلاق شده است. در دهه های اخیر نیز شهرستان را به طور من عندی به معنی شهر و دهستانهای تابع آن به کار برده‌اند.

در کلمات «باغستان، دشتستان و دهستان» نیز «-ستان» زائد به نظر می رسد، اما دهستان را فرهنگستان اول به معنی قسمتی از يك بخش که شامل چندین ده است به کار برده است.

پایه کلمات «دبستان، دبیرستان، شبستان، سیستان، لهستان، طبرستان» به تنها به کار نمی رود یا اگر به کار رود معنی متفاوتی دارد. «فرهنگستان» نیز در زبان پهلوی به معنی مدرسه و محل تربیت (فرهنگ) است، اما چند دهه قبل آن را، بدون تناسب

معنایی زیادی، به جای آکادمی زبانهای غربی به کار برده اند. در «تابستان» و «زمستان»، «-ستان» دلالت بر زمان دارد که علت و منشأ آن روشن نیست.

با این پسوند در زمانهای اخیر چند کلمه جدید ساخته شده و چند کلمه قدیم مجدداً احیاء شده است: «تیمارستان»، که فرهنگستان اول به قیاس با بیمارستان آن را در برابر دارالمجانین به کار برده است و قیاساً باید به شکل «تیمارگاه»، مرکب از «تیمار» (اسم مصدر)، به کار می‌رفت؛ «کودکستان» در برابر Kindergarten آلمانی و انگلیسی؛ «هنرستان»، به قیاس با دبستان و دبیرستان؛ «شهستان»، که قبل از انقلاب به جنگل مصنوعی واقع در بزرگراه مدرس کنونی اطلاق می‌شد و مراد از آن مکان منسوب به «شاه» بود. کلمه «نگارستان» قدیمی اکنون همراه با نگارخانه در برابر گالری نقاشی به کار می‌رود؛ «فرهنگستان» به معنی آکادمی؛ «دبیرستان» که در اصل به معنی مکتب بوده است ولی امروز آن را به معنی مدرسه متوسطه به کار می‌برند؛ «دبستان» که در اصل به معنی مکتب بوده و امروز به معنی مدرسه ابتدایی به کار می‌رود؛ فرهنگستان اول کلمه «کنکاشستان» را نیز زمانی به معنی مجلس پیشنهاد کرده بوده، اما هنگامی که متوجه اصل مغولی کلمه «کنکاش» شده‌اند، کاربرد آن را موقوف کرده‌اند؛ «نورستان» به جای «کافرستان» سابق در افغانستان، و بالأخره باید به کلمه «هیجستان» اشاره کرد که یکی از شعرای روزگار ما در شعر خود آن را به معنی جایی که هیچ چیز در آن نیست به کار برده است. هنگام الحاق «-ستان» به کلماتی که به مصوت e- (در قدیم: -a) ختم می‌شوند، این مصوت حذف می‌شود: شوره ← شورستان، قلمه ← قلمستان. کلمه «ارمنستان» نیز احتمالاً با کلمه «ارمنی» ساخته شده که مصوت پایانی آن افتاده است.

۱۴) «-کده»

این کلمه در فارسی قدیم اسم و به معنی «خانه» بوده، و هم گهگاه مستقلاً به کار می‌رفته، و هم در ترکیب با کلمات دیگر و غالباً به عنوان جزء دوم ترکیب، در کلماتی مانند «آتشکده، بتکده، دیو کده، غمکده، ماتمکده، میکده» و غیره. امروز دیگر «-کده» به عنوان کلمه مستقل مستعمل نیست و تنها نقش پسوندی دارد. کلماتی که با این پسوند ساخته شده و از فارسی قدیم به فارسی معاصر رسیده‌اند عبارتند از: «آتشکده، بتکده، دهکده، عشرتکده، میکده». در دهه‌های اخیر به قیاس به کلمات مزبور چند کلمه جدید ساخته شده که همگی در مورد مکانهایی به کار می‌روند که در آنجا آموزش انجام می‌گیرد، از این قرار: دانشکده، پژوهشکده، هنرکده و زبانکده.

در «دهکده» پسوند زائد به نظر می‌رسد.

۱۵) «-ثیه»

این پسوند که از عربی گرفته شده، در جنب کاربردهای دیگر، برای ساختن جای نامها به کار می‌رود. بیشتر اینگونه جای نامها منسوب به شخص یا گروهی هستند که پایه ترکیب بر آن دلالت دارد: مجیدیه، داودیه، محمودیه، امیریه، فرمانیه، اختیاریه، الهیه، منظریه، حکیمیه، رحیمیه، آجودانیه، کامرانیه، اقدسیه، صاحبقرانیه، جمشیدیه (همه نام محله‌ها و مناطقی در تهران)؛ سالاریه، شکوهیه (نام دو منطقه در قم)، زعفرانیه (نام محلی در تهران که ناصرالدین شاه در آنجا قصری ساخته بوده و ظاهراً قبلاً يك نفر خراسانی در آنجا زعفران کاری داشته است)، شماریه (نام سابق شهرک بستان در دشت میشان)، مقدونیه، ترکیه، روسیه، اقیانوسیه، سوریه.

«-ثیه» در این کاربرد تقریباً زایا است و می‌تواند به بیشتر اسمهای خاص ملحق شود.

«حسینی» به معنی محلی است که در آنجا برای امام حسین (ع) عزاداری می‌کنند و ظاهراً تنها موردی است که «-ثیه» برای ساختن اسم عام مکان به کار رفته است. «قیصریه» به معنی بازار بزرگ نیز از همین مقوله است اما از عربی وارد فارسی شده است.

پایه بعضی کلماتی که با «-ثیه» ساخته شده‌اند به تنهایی به کار نمی‌روند: سوریه، قیطره، مقدونیه و سبیره (که سابقاً به جای «سبیری» به کار می‌رفت).

بعضی اسمهای طولانی هنگام ترکیب با «-ثیه» کوتاه می‌شوند: آجودانیه (ظاهراً منسوب به آجودان باشی)، اختیاریه (منسوب به صاحب اختیار)، فرمانیه (منسوب به فرمانفرما).

۱۶) «-ک»

یکی از کاربردهای متعدد این پسوند ساختن اسم مکان از نام رویدادها، بعضی جمادات مانند کوه، قصر، قنات و ندرتاً از نام گروههای انسانی و صفتها است:

انارک، نام بخشی در شهرستان نائین که در تداول مردم آنجا Norūsune [= نارستانه] گفته می‌شود (رک. مقاله ولادیمیر ایوانف

حاشیه:

۱) از نظر تاریخی پسوند «-ثیه» دو منشأ دارد: در پاره‌ای از کلمات مانند سوریه، مقدونیه، اسکندریه، روسیه و غیره از پسوند -eia و -ia یونانی و -ēa- لاتینی گرفته شده که عمدتاً از طریق عربی به فارسی راه یافته است. مثلاً مقدونیه معرب Makedonia یونانی، سوریه مأخوذ از Syria (= Suria) یونانی، اسکندریه مأخوذ از Alexandria یونانی و روسیه مأخوذ از Russia لاتینی است. در دسته دیگری از کلمات، «-ثیه» صورت مؤنث یاء نسبت عربی (= -īyy) است، مانند پسوند کلمات مجیدیه، اقدسیه و غیره.

در *Journal of the Royal Asiatic Society* سال ۱۹۲۶، بخش III، ص ۴۰۶؛

جوژك، نام محلی در بالای دره درکه (شمال غرب تهران) که درختان گردو دارد؛

ونك، دهی در شمال تهران قدیم که اکنون از محلات شمالی تهران است و بی شك از نام درخت «وَن» گرفته شده است؛
كوشكك، دهی در ورامین و در مناطق دیگر ایران، بویژه در فارس؛

لشكرك، محلی در شمال شرقی تهران؛
كوهك، بخش و دهستانی در جهرم فارس؛
پونك، نام محلی در شمال غربی تهران، در جنوب فرحزاد که ظاهراً از «پونه» گرفته شده؛

شورك، نام روستاهایی در یزد، خوی، بیرجند، بابل و غیره که ظاهراً به معنی محلی است که آب آن شور است؛
گرمابك، نام روستایی در نوشهر که ظاهراً آب آن گرم است؛
حصارك، در کرج؛

كهریزك، نام روستایی در جنوب تهران، مشتق از «كهریز» (کارین، قنات)؛

كَهَك، نام روستایی در بخش قهستان قم، و نیز نام روستاهایی در تفرش و محلات و سبزواری و ساوه و قزوین و دماوند که از کلمه «كَه» به معنی کاریز گرفته شده است.^۲

نامهای قلهك^۳، نارمك، شمشك، قرچك، قوچك، سینك (نام دو ده در قزوین و ساوه، ظاهراً مشتق از «سین»، صورت قدیمی و لهجه‌ای «سِن») (حشره معروف) که در ترجمه محاسن اصفهان، ص ۴۱ به کار رفته است)^۴ نیز احتمالاً با همین معنی پسوند «-ك» مرتبط اند.^۵

در بعضی موارد به دنبال -ak- پسوند -e- (در قدیم: -a-) افزوده شده است: کلمه «دَرَكَه»، نام روستایی در شمال غربی تهران که در دره‌ای واقع شده و تفرجگاه ساکنان تهران است، بیشك از «دره» و پسوند «-ك» و پسوند «-ه» ساخته شده است.
این پسوند دیگر در ساختمان کلمات جدید به کار نمی‌رود.^۶

۱۷) «دان، دانی»

پسوند «دان» به اسم ملحق می‌شود و ظرفیت را نشان می‌دهد. معنی «دان» محفظه است و پایه ترکیب مظرروف آن شمرده می‌شود. مثالهای متداول این ترکیبات از این قرار است: «آتش‌دان، انقیه‌دان، پیه‌دان، تخمدان، جامه‌دان، جزوه‌دان، جوهر‌دان، چای‌دان، چراغدان، چینه‌دان، رخت‌دان، روغن‌دان، زباله‌دان، زغال‌دان، زهدان، سرمه‌دان، سنگ‌دان، سوخت‌دان،

سوزن‌دان، شاشدان، شکر‌دان، شمعدان، قلمدان، قنددان، کاهدان، گلابدان، گلدان، نمک‌دان، هیزم‌دان، یخدان».

بعضی از کلمات ساخته شده با «دان» امروز بسیط شمرده می‌شوند، مانند «خاندان، شیردان، کماجدان، ناودان».

«دان» در «زنخدان» زائد است.
در تعدادی از مثالها، به دنبال «دان» پسوند «ئی» نیز افزوده می‌شود: «اشغال‌دانی، خاکروب‌دانی، سگ‌دانی، مرغ‌دانی، گاودانی، نان‌دانی، هلفدانی، هولدانی، سولدانی». این کلمات بر مکانهای ثابت و غیرمتحرك دلالت دارند.

پایه کلمات «هلفدانی، هولدانی و سولدانی» به تنهایی مستعمل نیست.

در افغانستان کلمات «گلدان، قنددان و سرمه‌دان» نیز به صورت «گلدانی، قنددانی و سرمه‌دانی» به کار می‌روند (نگهت سعیدی، دستور زبان معاصر دری، ص ۹۶).

با پسوند «دان» ظاهراً دیگر کلمه جدیدی ساخته نمی‌شود، اما می‌توان آن را فعال کرد، چنانکه بعضی از معاصران کلمه «برگه‌دان» را با آن ساخته و در مقابل «فیشیه» فرانسه به کار برده‌اند (بعضی «فیش‌دانی» می‌گویند). به همین قیاس به جای «کازیه» می‌توان «کاغذدان» به کار برد.

۱۸) «زار»

این پسوند به اسم می‌چسبند و مکانی را که پایه ترکیب در آنجا به فراوانی یافت می‌شود نشان می‌دهد: مرغزار، سبزه‌زار، چمن‌زار، نمک‌زار، ریگ‌زار، شوره‌زار، شن‌زار، علف‌زار، لاله‌زار، لجن‌زار، برنج‌زار، خیارزار (متداول در قم و اطراف آن)، کشت‌زار، یونجه‌زار.

با این پسوند در فارسی معاصر کلمه جدیدی ساخته نشده است.

۱۹) «آباد»

این پسوند به دنبال نام اشخاص، اقوام، حیوانات، اشیاء و اسمهای معنی می‌آید و بر معانی ذیل دلالت می‌کند:

- ۱) به دنبال نام اشخاص نشان‌دهنده مکانی است که آن اشخاص ساخته یا مرمت کرده‌اند: احمدآباد، حسن‌آباد، حاجی‌آباد، علی‌آباد، عزیزآباد، فرح‌آباد، عباس‌آباد و غیره.
- ۲) در ترکیب با نام اقوام نشان‌دهنده محل سکونت آنها است: خلیج‌آباد، عرب‌آباد (در مناطق مختلف)، ترك‌آباد (در کرج).
- ۳) در ترکیب با نام حیوانات نشان‌دهنده فراوانی آنها در مکانی است که ترکیب بر آن دلالت دارد: شغال‌آباد (در گرگان)، گرازآباد (در کرمانشاه)، خرس‌آباد (در کرمانشاهان).

دهخدا، لغت نامه؛

صادقی، علی اشرف، «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، جشن نامه محمد پروین گنابادی، تهران، طوس، [۱۳۵۴]، ص ۲۴۰-۲۴۶؛

فرهنگ جغرافیائی ایران؛

کسروی، احمد، کافنامه، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، دانش، ۱۳۳۱؛
مفخم پایان، لطف الله، فرهنگ آبادیهای ایران، تهران، سازمان جغرافیائی کشور، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)؛

نجم الغنی خان صاحب، نهج الادب، لکهنو، ۱۹۱۹؛

نگهت سعیدی، محمدنسیم، دستور زبان معاصر دری، کابل، پوهنتون (دانشگاه) کابل، ۱۳۴۸.

حاشیه:

۲) kah در فارسی به معنی قنات بوده است. در لهجه زردشتیان یزد kah-kin به معنی مقنی و چاه کن است. املاء این کلمه در متون پهلوی kih است. رک احمد فضلی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، سال ۱۷، ش ۲، دی-اسفند ۱۳۴۸، ص ۱۰۵. kah از اصل سامی است که احتمالاً از یونانی وارد پهلوی شده است. شکل یونانی این کلمه kados و صورت آرامی آن kad است که در کلمه «کتکن» فارسی به معنی مقنی دیده می شود. رک. مقاله منصور شکری در Archiv Orientalni، ج ۴۵، بخش ۳، ۱۹۷۷، ص ۲۷۷. جزء اول کلمه «قهاب» نام بخشی در اصفهان نیز همین کلمه است. حمدالله مستوفی (نزهة القلوب، چاپ دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۵۵) درباره قهاب می گوید: «چهل پاره دیه است و هفتویه و رازان و قهجاورستان معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریزی می خورند، بدان سبب قهاب می خوانند.» کلمه «قَهْک»، روستایی در مشهد که آب آن از قنات است نیز از «که» گرفته شده است.

۳) قلقله از نظر اشتقاق ظاهراً با «کَلْک چال»، نام قلعه‌ای در کوه شمالی تهران، ارتباط دارد. شاید جزء اول این دو نام «کَله» (= کلاه) باشد.

۴) برای صورتهای دیگر این کلمه، رک. ا. تفضلی در نامه متیوی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۱.

۵) احمد کسروی که نخستین بار به این معنی پسوند «-ک» پی برده، معنی آن را دلالت بر جایگاه دانسته و مثالهای زیر را برای آن به دست داده است: بیدک (نام چند آبادی، از جمله در دماوند و در فارس)، انجیرک (دهی در کرمانشاه)، تونک (دهی در تهران)، بادامک (در بسیاری از مناطق، از جمله در قزوین)، گوزک (دهی در تهران)، کهریزک (در تهران)، گاوکشک (دهی در فارس)، دارک (دهی در فارس)، مشتق از «دار» = درخت، تشک (دهی در فارس، مشتق از «تش» = آتش)، خواتونک و گیلک (هر دو در فارس) (کافنامه، ص ۳۱).

۶) سابقه استعمال «-ک» در این معنی به دوره ساسانی می رسد، زیرا نام «گنزک» (گنجک) که به معنی جایگاه گنج و خزینه است و آتشکده آذرگشسب در آنجا قرار داشته با همین پسوند ساخته شده است.

۷) از همین مقوله است «حلبی آباد» به معنی محلی که خانه‌های آن را به جای آجر با پشتهای حلبی انباشته از خاک ساخته باشند.

۸) زورآباد کرج محلی است که زمینهای آن را به زور تصاحب کرده و ساخته‌اند، اما معلوم نیست در سایر موارد این وجه اشتقاق درست باشد. مفت آباد (مابین خیابان زاله و خیابان دماوند) و یافت آباد (حوالی میدان شوش) نیز ظاهراً به معنی محلهایی است که مفت به دست آمده یا رایگان یافت شده‌اند.

۴) در ترکیب با نام بعضی اشیاء احتمالاً نشان دهنده وجود آنها در مکان مورد نظر است: شکرآباد (در خرم آباد)، قاریوزآباد (در تهران). قاریوز در ترکی به معنی خریزه است)، مشک آباد (در مناطق مختلف)، قنات آباد (محلی در تهران که قناتی در آنجا هست)، خانی آباد (در شهرکرد و در چناران مشهد که در دره‌ای واقع شده و چشمه‌ای دارد و در تداول اهالی «خونی آباد» گفته می شود؛ خانی = چشمه. احتمالاً وجه اشتقاق خانی آباد تهران نیز همین گونه است)، دارآباد (در تهران، محل درخت)، چمن آباد (در تربت حیدریه)، و گل آباد (در تبریز و مهاباد) ۷.

۵) در ترکیب با نام بعضی اشیاء، مناطق، اسامی معنی و اشخاص صرفاً نسبت مکان مورد نظر به آنها مراد است: خاک آباد (در بروجرود)، گورآباد (در خوی)، شوش آباد (در تهران)، عشق آباد (در مناطق مختلف)، حکمت آباد (در کرمانشاهان)، خداآباد (در کازرون)، مردآباد (در کرج)، عصرآباد (در سنندج و یزد)، دولت آباد، خورشیدآباد (در ساوه و مشکین شهر).

۶) در ترکیب با صفات و قیود و اسمهای معنی نشان دهنده وجود این ویژگیها در مکان مورد نظر یا در بعضی اشیائی است که در آن مکان وجود دارد: مشکین آباد (در تهران، مکانی که مشکین است)، قدیم آباد (در قزوین، مکانی که در قدیم ساخته شده؟)، فراوان آباد (در تهران، مکانی که در آنجا فراوانی است؟)، زیرآباد (در سبزوار، احتمالاً مکانی که در زیر دست مکان دیگری قرار دارد)، شورآباد (در کرمانشاهان و بهم، مکانی که آب آن شور است یا زمین آن شوره زار است)، خرم آباد (در مناطق مختلف، مکان خرم)، خیر آباد (در مناطق مختلف، مکان خوب)، خوش آباد (در مشهد و مناطق دیگر، جایی که آب و هوای آن خوش است)، چم آباد (در شهرکرد، ظاهراً جایی که پیچ دارد)، خراج آباد (در جیرفت، احتمالاً به معنی جایی است که با پول خراج ساخته شده است).

۷) با بعضی اسمهای دیگر ترکیب می شود که رابطه آنها با پسوند بر نگارنده روشن نیست: خمارآباد (در تهران)، حمل آباد (در اردبیل)، خوراک آباد (در قم)، خزان آباد (در قزوین)، شنگل آباد (در قزوین)، زورآباد (در مشهد و خوی و سبزوار و زابل) ۸، زیادآباد (در کاشان و شیراز و فسا)، حادث آباد (در شهرضا).

۸) معنی جزء اول بعضی از این ترکیبات برای نگارنده روشن نیست: خلت آباد (در اراک)، کَلْک آباد، حبش آباد (در شیراز و زاهدان).

۹) در «شهر آباد» (در مناطق مختلف) احتمالاً «آباد» صفت «شهر» است، به معنی شهر یا شهرک یا روستای آباد،